

پیش‌گفتاری بر تاریخ اروتیسم

ژرژ باتای آری سررازش



توضیح مترجم: سه جلدسهم ملعون به آنچه **باتای** پارادوکس سودمندی [مفیدیت، مطلوبیت] می‌خواند، می‌پردازد: یعنی اگر مفید بودن به معنای خدمت‌رسانی به هدفی دیگر است، پس غایت سودمندی و کاربردپذیری تنها می‌تواند بی‌فایده‌گی باشد. جلد اول سهم ملعون تنها جلدی که پیش از مرگ باتای منتشر شد، از منظر اقتصادی با این پارادوکس مواجه شد و نشان داد که «این ضرورت [نیاز] نیست، بلکه برعکس آن، تجمل است که ماده [چیز، ذات] زنده و نوع بشر را با مشکلات بنیادین خود روبرو می‌کند.»

جلد دوم و سوم سهم ملعون مدت‌ها پس از مرگ باتای منتشر شدند. متنی که در ادامه خواهید خواند پیش‌گفتاری است که باتای پس از به اتمام رساندن جلد دوم به آن افزود. متنی دربرگیرنده نویسنده در آن خود را فیلسوفی درک‌ناشده می‌خواند و هدف از نگاشتن جلد دوم را پاسخ به نقدهای «افراد واجد شرایط» می‌داند؛ «به هیچ عنوان از آن دست برخوردها با کتابم که بیشتر شبیه به یک سوءتفاهم بودند، دلگیر نیستم، چون اطمینان دارم که فاصله‌ی بعیدی میان آنچه من پیشنهاد می‌کنم و بازنمایی‌های مرسوم وجود دارد.»

در هر حال در جلد دوم و سوم سهم ملعون، تاریخ اروتیسم و شهریار، باتای همان پارادوکس سودمندی را به ترتیب از چشم‌اندازی انسان‌شناختی و اخلاقی می‌کاود. او مشخصاً در جلد دوم ترس‌ها و جذبه‌ها، منع‌ها و تخلف‌های متعلق به قلمرو اروتیسم را به عنوان کثیری از تجلی‌های «بی‌فایده‌گی» زندگی اروتیک تشریح می‌کند. یعنی این در واقع صرف انرژی مازاد است که قلمرو خودمختاری و استقلال انسان را در نسبت با اهداف مفید مشخص می‌کند. از این رو مطالعه‌ی اروتیسم طبیعتاً منجر به محک شهریار انسان می‌گردد. امری که باتای را بر آن می‌دارد تا در ادامه فرد شهریار [با اقتدار] را به عنوان شخصی که مصرف می‌کند و کار نمی‌کند، تعریف کند. هم‌او که در نهایت حیاتی ماورای قلمرو سودمندی می‌سازد.

به زودی ما برای همیشه متحد خواهیم شد. من دراز خواهم کشید و تو را در آغوش خواهم گرفت. و با تو در قلب رازهای بزرگ غلت خواهم زد. ما خودمان را گم خواهیم کرد، و دوباره خودمان را پیدا خواهیم کرد. دیگر چیزی بین ما قرار نمی‌گیرد. چقدر مایه‌ی تأسف است که در این شادی حضور نخواهی داشت! | مورس بلانشو

1

پست‌ترین و بی‌فرهنگ‌ترین انسان‌ها نیز تجربه‌ای از امر ممکن دارند که در ژرفا و شدتش به تجربه‌ی عرفای بزرگ نزدیک می‌شود. این تجربه محضاً انرژی خاصی می‌طلبد که دستکم در اولین سال‌های بزرگسالی به ندرت در دسترس است. اما شدت و ژرفا تنها با حماقت برابرند، با ابتذال – و حتی، باید گفت، بزدلی – داوری‌هایی که آن‌ها درباره‌ی امر ممکن که به دست آورده‌اند، بیان می‌کنند. این داوری‌ها منجر به شکست نهایی عملکردی می‌شود که معنی آن از آن‌ها می‌گریزد. هیچ چیز شایع‌تر از این نیست، اینکه به طور اتفاقی بشر خود را در مکانی بی‌نظیر و باشکوه می‌یابد؛ او اصلاً نسبت به آن غیرحساس نیست، اما نمی‌تواند چیزی در مورد آن بگوید. در همان زمان در ذهن او دنباله‌ای از ایده‌های مبهم شکل می‌گیرد که گفت‌وگوها را با شتابی کامل پی می‌گیرد. اگر مسئله زندگی اروتیک است، اکثریت به عامه‌پسندترین مفاهیم بسنده می‌کنند. ظاهر ناپاک اروتیسم [تن‌کامگی] تله‌ای است که به ندرت کسی در آن نمی‌افتد. و این دلیلی برای تحقیر شدن به دست می‌دهد. آن‌ها یا این ظاهر وحشتناک را رد می‌کنند و یا از تحقیر به بی‌مزگی و ابتذال می‌افتند، و در نهایت تأیید می‌کنند که هیچ چیز کثیفی در طبیعت وجود ندارد. ما در هر صورت موفق می‌شویم تفکر پوچ را جایگزین آن لحظاتی کنیم که در آن‌ها به نظر افلاک بر ما گشوده می‌شوند.

من می‌خواستم در این کتاب [1] شیوه‌ی تفکری را ارائه دهم که با آن لحظات همخوانی داشته باشد – تفکری بسیار دقیق که از مفاهیم علم به بهانه‌ی برهم‌زدن انسجام و پیوستگی یک سیستم فکری کسر شده بود.

تفکر انسان را نمی‌توان تصادفاً از هدفی که بالاترین درجاتش به آن مربوط است، جدا کرد. ما به تفکری نیاز داریم که در مواجهه با وحشت از هم پاشیده نشود، خودآگاهی‌ای که در حین کشف «امکان» تا حد ممکن دزدیده نمی‌شود.

2

علاوه بر این، قصد من فراتر از تمایل به جبران تحقیر، نشأت گرفته از این واقعیت است که بنی بشر از حقیقت نزدیک خود دور می‌شود و از آن فرار می‌کند. از این رو جلد دوم [در تداوم جلد اول] می‌کوشد ایده‌هایی که فعالیت انسان‌ها را به مقاصدی غیر از مصرف بیهوده منابع‌شان محدود می‌کند، نقد نماید. بحث بر سر بی‌اعتبار ساختن آن شیوه‌های نگاه کردن به جهان است که اساس صورت‌های پست و دون است.

به نظر من در نهایت چاپلوسی [خدمت‌پذیری] اندیشه، تسلیم شدن در برابر اهداف مفید و در یک کلام کناره‌گیری از آن، بی‌نهایت مهیب است. در واقع اندیشه‌ی سیاسی و فنی امروز، که شکلی از هایپرتروفی است [2]، به نتایج مضحکی در حوزه‌ی اهداف مفید رسیده است. هیچ چیز نباید پنهان بماند: سرانجام آنچه در نهایت مورد بحی است، شکست بشریت است. هر چند که این شکست به بشریت به مثابه یک کل ارتباطی ندارد. بلکه صرفاً به انسان چاپلوس و دون‌صفتی که چشمش را از هر آنچه مفید نیست و بی‌فایده است، می‌دزدد، ربط دارد. اما امروزه انسان چاپلوس و دون‌صفت قدرت را در تمام زمینه‌ها در اختیار دارد. حال اگر واقعیت این است که او هنوز تمام بشریت را به اصول خود تنزل نداده است، دستکم مسلم است که هم‌او صدایش را برای محکوم کردن خشوع و نوکرمانی نیز بلند نکرده و به شکست قطعی آن اشاره ننموده است... ممکن است انجام این کار دشوار باشد... در هر حال، دو چیز به یک اندازه واضح است: اینکه هنوز هیچ کس نتوانسته انسان چاپلوس در قدرت را ذی‌حق جلوه دهد- و اینکه در نهایت قصور، واماندگی و ناتوانی او عظیم [هیولایی] است.

شأن کسانی که از یک وضعیت تراژیک منقلب می‌شوند کمتر از آنچه به نظر می‌رسد شگفت‌انگیز است. اگر شکست و واماندگی انسان چاپلوس قطعی است، اگر عواقب آن وحشتناک است، به همان اندازه نیز مسلم است که اصولی که گمان می‌کردند سودمندگر [3] با آنها مخالف است، مدتهاست که قدرتی ندارند. از این جهت که [این اصول] از زمانه‌ی خود فراتر می‌روند، و آنچه برایشان می‌ماند منزلتی است که وابسته به شکست نهایی کسانی است که ایشان را مغلوب کردند. اما در اینجا صرفاً تکرار مکررات مبنی بر حسرت بردن و پشیمانی وجود دارد.

در جست‌وجو کردن احساس تنهایی می‌کنم، در تجربه‌ی گذشته، هر چند اطمینان دارم که نادیده گرفتن قوانینی که جهان را به جلو می‌رانند، باعث افتادن ما در مسیر سیاه‌بختی است. گذشته، که بندگی را نمی‌پذیرفت، خود را در کوره‌راه‌های منحرف گم کرد، پیوسته به بیراهه رفت و خدعه کرد. ما خود را در یک مسیر وارونه تلف می‌کنیم، از ترس این‌که این در حقیقت ما هستیم که دست به چنین کارهای بی‌معنی و حيله‌گری‌های شرم‌آور زده‌ایم. اما این بشریت که به وسیله‌ی خاطرات بد پزمرده است، راه دیگری جز پیگیری گذشته ندارد. همه چیز زمانی منافع عده‌ی قلیلی را تأمین می‌کرد؛ ما در نهایت تصمیم گرفتیم که همه چیز باید به نفع همه باشد. ما داریم می‌بینیم که استفاده از مهلک‌ترین سیستم، که در اصل سیستم ثانوی است، چه اندازه بی‌فایده است. با این حال اما دلیلی برای بازگشت به حالت اول وجود ندارد. اگر ما مصرف را اصل شهرباری فعالیت قرار ندهیم، نمی‌توانیم تسلیم آن اختلالات هیولایی‌ای شویم که بدون آنها نمی‌دانیم چگونه انرژی‌ای که در اختیار خود داریم را مصرف کنیم.

هیچ چیز حاکم نیست. من بدون اینکه نشان دهم دنیایی که هیچ چیز در آن حاکم [شهریار] نیست، نامطلوب‌ترین جهان است، نمی‌توانم این کار را انجام دهم. اما این بدان معناست که ما به ارزش‌های حاکم نیاز داریم، پس داشتن ارزش‌های بیهوده مفید است.

این امر باعث شد تا مبادی و اصول جلد اول این اثر، که در آن من رابطه‌ی تولید با مصرف (با مصرف غیر مولد) را مورد تجزیه و تحلیل قرار داده‌ام، بسیار سخت شود. البته من در نهایت نشان دادم که تولید اهمیت کمتری نسبت به مصرف دارد، با این حال اما نمی‌توانم مانع از آن شوم که مصرف به عنوان یک چیز مفید تلقی شود.

این جلد دوم بسیار متفاوت است، چون توضیح می‌دهد که تأثیرات مصرف شکل خاصی از انرژی در ذهن انسان چیست. از این رو هیچ کس قادر نخواهد بود ویژگی حاکم بر اروتیسم را دلیلی بر سودمندی آن قلمداد کند. سکسوالیته دستکم برای هر چیزی مفید است؛ اما اروتیسم... ما این بار به وضوح نگران شکل حاکمیتی هستیم که قادر به خدمت کردن به چیزی نیست.

شاید نابجا به نظر برسد که فعالیتی که مورد تأیید قرار نمی‌گیرد و عموماً شرمناک قلمداد می‌شود، کلید رفتارهای حاکم [شهریار] است.

عذر می‌خواهم اما باید بگویم که هیچ کس نمی‌تواند مفید فایده باشد بدون اینکه بداند افراد مقید به مفید بودن، همه در درجه‌ی اول به خواسته‌های اروتیسم تن می‌دهند. در نتیجه، از هر لحاظ ما آن را یا به عنوان یک شکل تغییرناپذیر از خودمختاری ارادی انسان می‌بینیم، و یا ترجیح می‌دهیم در مورد فشارهای انرژی‌ای که تصمیمات و فعالیت‌های ما در هر مرحله را شرطی می‌کند، بیشتر بدانیم. هیچ چیز بیشتر از تحمیل شدن اسرار اروتیسم ما را سرذوق نمی‌آورد.

علاوه بر این، سرشت دوتایی مطالعات من در این کتاب نیز وجود دارد: من کوشیده‌ام، در یک پژوهش سترگ، پیامدهای سیستم منسجم مصرف انرژی انسان که در آن سهم اروتیسم قابل توجه است را بیان کنم. در واقع من فکر نمی‌کنم که بدون توجه به نسبت میان کار و اروتیسم، اروتیسم و جنگ، بتوانیم مشکلات زیربنایی سیاست خود را علاج کنیم. من نشان خواهم داد که این صورت‌های مخالف فعالیت‌های انسانی از همان منابع انرژی استفاده می‌کنند.

از این رو، اگر بخواهیم امید به حفظ تمدن کنونی را از دست ندهیم، ضرورت دادن به یافتن راه حل درست برای مسائل اقتصادی، نظامی و جمعیت‌شناختی بدیهی است...

من به این امر که شانس اندکی برای درک شدن دارم، واقفم. جلد اول سهم ملعون چنان که باید از سوی محافل علمی تحویل گرفته نشد. اما ایده‌های من خیلی جدید هستند. در ابتدا از واکنش‌های افراد واجد شرایط، فهمیدم که این ایده‌ها بسیار مطبوع و هوس‌انگیز هستند، اما سپس خیلی سریع متوجه شدم که هضم آن‌ها زمان زیادی می‌خواهد.

البته به هیچ عنوان از آن دست برخوردها با کتابم که بیشتر شبیه به یک سوءتفاهم بودند، دلگیر نیستم، چون اطمینان دارم که فاصله‌ی بعیدی میان آنچه من پیشنهاد می‌کنم و بازنمایی‌های مرسوم وجود دارد.

متأسفانه، بیم دارم که اثر حاضر برای آن‌ها که بخش اول همین مجلد را دوست داشتند، کاملاً نامناسب باشد. عزم من برای زیرسوال بردن کلیت انسان - کل واقعیت ملموس او - زمانی نگران‌کننده و حساسیت‌برانگیز خواهد بود که شروع به کلنجار رفتن با حوزه‌ی ملعون می‌کنم.

در حال حاضر قصد ندارم به ناهمی‌ها و تحریف‌ها از کارم پاسخ بدهم. باور دارم که این بی‌قراری لازم است. بگذارید دستکم یکی به ورطه‌ای که در مقابل انسان گشوده است، توجه کند! آیا اذهان آماده برای عقب‌نشینی از وحشت بالقوه، می‌توانند با مشکلاتی که در حال حاضر پیش روی آن‌ها قرار دارد، سنجیده شوند؟

در هر حال، من می‌خواهم [با جلد دوم سهم ملعون] از سوءتفاهمی که ممکن است نشأت گرفته از نگرش من باشد، جلوگیری کنم. این کتاب امکان دارد به منزله‌ی اعتذاری برای اروتیسم تلقی گردد، حال آنکه من صرفاً می‌خواستم مجموعه‌ای از واکنش‌ها را توصیف کنم که به طریقی غیرقابل‌مقایسه غنی‌اند. در این میان البته واقف هستم که این واکنش‌ها - که دست به توصیف آن‌ها زده‌ام - اساساً متناقض‌اند. تا اینجای کار این را از من داشته باشید؛ موجودیت [زیست و زندگی] انسان به او دستور می‌دهد که از همه‌ی جنسیت‌ها بیزار باشد. این بیزاری البته به خودی خود یکی از ارزش‌های فریبنده‌ی اروتیسم است. اگر منظر من اعتذاری است، هدف این اعتذار اروتیسم نیست بلکه اساساً بشریت است. این که بشریت از حفظ مجموعه‌ای از واکنش‌های سرسخت و ناسازگار علیه خود دست نمی‌کشد، چیزی است که شایسته‌ی تحسین است. در واقع، هیچ چیز به این میزان قابل تحسین نیست... اما برعکس، سستی، عدم تنش و ابتذال یک هوسرانی لگام‌گسیخته از نیروی بشریت می‌کاهد. بشریت روزی متوقف خواهد شد که به چیزی متفاوت از آنچه هست، تبدیل شود، سرتاسر ساخته شده از تضادهای قاهر.

[لینک دانلود کتاب](#)

[1] متن حاضر ترجمه‌ای است از مقدمه‌ی جلد دوم کتاب سهم ملعون با عنوان «تاریخ اروتیسم». جلد‌های اول و سوم این مجلد از این قرار است: سهم ملعون؛ در باب اقتصاد عمومی و سهم ملعون؛ شهرباری.

[2] در علم پزشکی هایپرتروفی افزایش حجم یک عضو یا بافت به دلیل بزرگ شدن سلول‌های تشکیل‌دهنده‌اش است. هایپرتروفی با هایپرپلازی متمایز است، در هایپرپلازی، سلول‌ها تقریباً در همان اندازه باقی می‌مانند، اما تعدادشان زیاد می‌شود. گرچه که هایپرتروفی و هایپرپلازی دو فرآیند متمایزند، اغلب همراه با هم رخ می‌دهند، مثل تکثیر و رشد سلول‌های رحم طی بارداری که از هورمون‌ها القاء می‌گردند.

[3] منظور باتای در اینجا اشاره به هر آن کسی است که به مرام سودمندگرایی (فایده‌گرایی) تمایل دارد. (م)

<https://apparatus.com/>